



## Diaspora Literature and Its Reflection in Mahmoud Darwish Poetry

Abdollah Hosseini\*<sup>1</sup>, Soudabeh Mozaffari<sup>2</sup>, afsaneh kosari Jafarabad<sup>3</sup>

<sup>1</sup> Associate Professor in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

<sup>2</sup> Associate Professor in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

<sup>3</sup> PhD student of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

### Article Info ABSTRACT

#### Article type:

#### Research Article

#### Received:

24/09/2025

#### Accepted:

16/01/2026

The diaspora refers to a transnational community that has been forcibly displaced from its homeland and resides in another land. Diasporic literature serves as a mirror reflecting the ambiguous experience of marginalization. Migrant characters in these works feel they belong neither to their homeland nor to the host country, drawing on their experiences of alienation in the host land to create works about their own and other migrants' experiences. Mahmoud Darwish, a Palestinian poet, is one of the prominent voices of the diaspora, emphasizing hope for return and the preservation of identity in his poetry despite displacement. This article, employing an analytical-descriptive approach, examines diasporic literature in Mahmoud Darwish's poetry. The findings suggest that the period of exile in a foreign society is unending, and the poet strives to preserve both individual and collective identity, keeping nostalgia ever alive. Darwish firmly opposes any compromise involving his homeland. However, his emotions embody a paradox, perceiving a reunion with the homeland as another form of exile. He rejects changing identity to participate in the struggle, as action stems from the essence of identity and native origins. The sense of dual identity—belonging, being, and not being—fluctuates within the poet, who considers leaving the homeland a profound rupture in his identity. Nevertheless, amidst the tragedy of displacement, efforts persist to maintain a voice that symbolizes resistance against the destruction of identity and humanity.

**Keywords:** Mahmoud Darwish, homeland, exile, migration, diaspora.

**Cite this article:** Hosseini, A. & Mozaffari, S. & Kosari Jafarabad, A. (2026). *Diaspora Literature and Its Reflection in Mahmoud Darwish Poetry*, year 2, issue 2, Pp 109-134.

DOI: 10.22034/jisall.2026.554152.1099

© The Author(s).

**Publisher:** University of Zabol



\*Corresponding Author: Abdollah Hosseini

**Address:** Associate Professor of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

**E-mail:** dr.abd.hosseini@khu.ac.ir



ادبیات دیاسپورا و انعکاس آن در شعر محمود درویش

عبدالله حسینی<sup>۱\*</sup>، سودابه مظفری<sup>۲</sup>، افسانه کوثری جعفرآباد<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

<sup>۲</sup> دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

<sup>۳</sup> دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۴/۰۷/۰۳

پذیرش:

۱۴۰۴/۱۰/۲۷

دیاسپورا جامعه‌ای فراملی است که به علتی ناخواسته از وطن مادری خود مهاجرت کرده و در سرزمین دیگر مقیم شده است. ادبیات دیاسپورا آینه‌ای است که انعکاسی مبهم از حاشیه‌نشینی را نشان می‌دهد. شخصیت‌های مهاجر در این آثار، خود را متعلق به هیچ‌یک از دو سرزمین، چه وطن و چه کشور میزبان، نمی‌دانند و با بهره‌گیری از تجربه‌ی بیگانگی در کشور میزبان، از آموخته‌های خود برای خلق آثاری پیرامون تجربیات خود و دیگر مهاجران بهره می‌برند. محمود درویش شاعر فلسطینی یکی از منتقدان دیاسپورا است که امید به بازگشت و حفظ هویت در ترک وطن را در اشعارش پررنگ می‌کند. در این مقاله در چارچوب شیوه تحلیلی- توصیفی ادبیات دیاسپورا را در اشعار محمود درویش واکاوی کرده‌ایم. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که دوره غربت در جامعه بیگانه بی‌پایان است و شاعر درصدد حفظ هویت فردی و جمعی خود می‌باشد و برای او نوستالژی همواره زنده است. وی هرگز موافق با معامله وطنش نیست. احساسات شاعر، آمیزه‌ای از تناقض را در دل خود دارد، به گونه‌ای که دیدار دوباره وطن را تبعید می‌پندارد. وی تغییر هویت برای مشارکت در مبارزه را نفی می‌کند، زیرا کنش از جوهره هویت و خاستگاه بومی برمی‌خیزد. احساس دوگانگی هویتی در تعلق، در بودن و نبودن توأمان در شاعر در نوسان است و ترک وطن را شکافی ژرف در هویت خویش می‌انگارد. در تنگنای فاجعه آوارگی، تلاش‌ها برای حفظ صدایی که نماد مقاومت در برابر نابودی هویت و انسانیت است، جریان دارد.

کلمات کلیدی: محمود درویش، وطن، تبعید، مهاجرت، دیاسپورا.

استناد: حسینی، ع. مظفری، س. کوثری جعفرآباد، ا. (۱۴۰۴). ادبیات دیاسپورا و انعکاس آن در شعر محمود درویش، دوره ۲، شماره ۲، صص ۱۰۹-۱۳۴.

DOI: 10.22034/jisall.2026.554152.1099



ناشر: دانشگاه زابل حق مؤلف © نویسندگان.

## ۱. مقدمه

امروزه، توجه به دیاسپورا (جامعه مهاجران) رو به افزایش است. وجود جوامع مهاجر در کشورهای توسعه‌یافته و چالش‌های ناشی از تفاوت‌های فرهنگی، بسیاری از محققان را به سمت پژوهش در این حوزه سوق داده است، که این تحقیقات اغلب با حمایت‌های مالی دولتی یا آکادمیک همراه است. کلمه‌ی دیاسپورا از ریشه‌ی یونانی «dia» به معنای «روی» و «sperin» به معنای «پراکنده کردن» یا «کاشتن» گرفته شده است (ورتوچ، ۲۰۰۴: ۲). در گذشته، اصطلاح دیاسپورا به طور سنتی تنها برای اشاره به پراکندگی قوم یهود در سراسر جهان استفاده می‌شد. اما در حال حاضر، دامنه‌ی کاربرد این واژه گسترش یافته و برای توصیف انواع جوامع مهاجر در هر نقطه از دنیا به کار می‌رود. دیاسپورا، یا جامعه فراملی، گروهی از افراد را در بر می‌گیرد که از جنبه‌های مختلف چون مسائل سیاسی، جنگ یا تبعید، زادگاه خود را ترک کرده و در کشورهای دیگر اقامت گزیده‌اند. این افراد، هرچند که بخشی از جامعه میزبان تلقی می‌شوند، ولی پیوسته دارنده‌ی ویژگی‌های تمدنی، فرهنگی، هنجاری و ارزشی سرزمین مادری خود هستند. این عناصر، چه در ذهن و چه در رفتار، با فرد دیاسپورایی توأم گشته و مانع از ادغام مطلق او در محیطی تازه می‌شوند؛ زیرا امید به بازگشت به وطن همواره در وجود او زنده است. از این رو، هدف اصلی دیاسپورا حفظ و توسعه این میراث فرهنگی و هویتی است. علی‌رغم این، فرد مقیم در غربت، با وجود تأکید بر ریشه‌ها و هویت خود، اغلب احساساتی مانند دل‌تنگی، تنهایی، دوری از وطن، بی‌ریشگی، تضاد هویتی و از خود بیگانگی را تجربه می‌کند. مفهوم دیاسپورا، آوارگی و کوشش برای غلبه بر دشواری‌های حاصل از آن، از مضامین پرتکرار در اشعار شاعران فلسطینی معاصر چون محمود درویش است. در اینجا، استفاده از واژه «دیاسپورا» به جای «مهاجرت» حائز اهمیت است؛ چراکه دیاسپورا مفهومی فراگیرتر است و مهاجرت صرفاً بخشی از آن به شمار می‌رود.

پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به پرسش‌های زیر است:

– برجسته‌ترین مؤلفه دیاسپورا در شعر محمود درویش کدام است؟

– مؤلفه‌های دیاسپورا در شعر محمود درویش چگونه بازتاب یافته‌اند؟

## ۱-۱. پیشینه پژوهش

زهرا حقایقی در مقاله‌ی «بررسی تطبیقی تجربه مهاجرت در رمان‌های «أولاد الغیتو اسمی آدم» از الیاس خوری و «تماماً مخصوص» از عباس معروفی» (۱۴۰۲). به باور نویسنده؛ پوچ‌گرایی و مرگ‌اندیشی، مضمون اصلی هر دو رمان است. این تفکر ناشی از تنهایی و گم‌گشتگی در جامعه مهاجرپذیر و همچنین شکست‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه مبدأ است.

حسام سامی جواد و احمد رضا حیدریان شهری در مقاله‌ی «الغربة و الشتات في الرواية العراقية، روايات الحریب بعد ۲۰۰۳ أنموذجا» (۱۴۰۲). حاصل آن‌که؛ رمان عراقی به وضوح چالش‌های غریب و پراکندگی ناشی از جنگ‌های پس از ۲۰۰۳ را منعکس می‌کند. این آثار به‌ویژه نشان می‌دهند که جامعه عراقی در مهاجرت، با مسائل روابط اجتماعی و تفرقه‌های داخلی مواجه شده و در نهایت به جستجوی هویت گمشده خود می‌پردازد.

حامد علائیان و همکاران در مقاله‌ی «دیاسپورا و فلسفه تنهایی در شاهنامه فردوسی» (۱۴۰۲). به باور نویسندگان دیاسپورا به عنوان راهبردی انتقادی و زمینه‌ساز برای مرگ خودخواسته است و همه دیاسپوراها همراه با تنها بودن یا تنهایی در یک چیز اشتراک دارند و آن، درد و رنج عمیق است که در برخی به زندگی سخت ابدی (ضحاک)، در بعضی به خیر و نیکی (گشتاسب و سام) و در تعداد قابل توجهی (کیخسرو، سیاوش، لهراسب، سهراب، فرود و جریره) به فاجعه منجر می‌گردد.

کمال باغجری در مقاله‌ی «خوانش پسااستعماری رمان‌های عربی با موضوع مهاجرت به غرب براساس الگوی رشد هویت نژادی فرهنگی «درالد وینگ سو» و «دیوید سو» (۱۴۰۰). یافته‌ها بدین‌گونه است که رمان‌های مهاجران عرب، بازتاب‌دهنده خودآگاهی و بازتعریف هویت آن‌ها در مواجهه با غرب هستند. این آثار، کشمکش‌های هویت چندگانه و پیچیدگی‌های مهاجرت پسااستعماری را برجسته می‌سازند.

حبیب کشاورز و مهدی ترکاشوند در مقاله‌ی «مقایسه غم غربت در میان شاعران مهاجر فلسطین و لبنان» (۱۴۰۰). نویسندگان چنین می‌انگارند که شاعران لبنانی در مهاجر با غربت زبانی مواجه‌اند، در حالی که این پدیده نزد شاعران فلسطینی دیده نمی‌شود. همچنین، شوق به وطن نزد شاعران فلسطینی فراتر از دل‌تنگی بوده و شامل مضامین اشغال و آوارگی نیز می‌شود.

میرال محبوب الطحوی در مقاله‌ی «البحث عن الزمن المفقود في كتابه الشتات المصري مي التلمساني وایمان مرسل نموذجا» (۱۳۹۹). نویسنده با بررسی ادبیات دیاسپورای عرب و با به‌کارگیری تکنیک‌های روایی نوین، به بازبایی گذشته و زمان از دست‌رفته می‌پردازد. این آثار، بازتاب‌دهنده خلأ وجودی و بحران هویت ناشی از غربت در تجربه مهاجرت هستند.

نرگس گنجی و مجید صادقی مزیدی در مقاله‌ی «تبعید و غربت در شعر محمود سامی البارودی» (۱۳۹۰). حاصل نظر نویسندگان آن است که اشعار دوران تبعید محمود سامی بارودی، بازتابی عمیق از دل‌تنگی صادقانه برای وطن است. این سروده‌ها با وحدت موضوعی، طولانی بودن، تنوع مضامین و بیان روان و حس غربت شاعر را به خوبی به تصویر می‌کشند.

هدف اصلی این پژوهش، پر کردن خلأهای پژوهشی موجود در مطالعات مربوط به شعر درویش است؛ خلأهایی که از طریق واکاوی مفهوم دیاسپورا در جامعه فلسطین و تحلیل مفاهیمی که بر این پدیده دلالت دارند، مورد کاوش و بررسی قرار می‌گیرند.

## ۲. مبانی نظری پژوهش

دیاسپورا به معنای پراکندگی و پخش شدن افراد از سرزمین مادری یا اصلی خود به نقاط مختلف جهان است. این واژه اغلب برای توصیف جمعیت‌هایی به کار می‌رود که به دلیل عوامل مختلفی مانند آزار و اذیت، جنگ، فقر، یا مهاجرت اختیاری، از کشور خود مهاجرت کرده و در کشورهای دیگر ساکن شده‌اند، اما همچنان ارتباطات فرهنگی، اجتماعی، و حتی اقتصادی خود را با سرزمین اصلی حفظ می‌کنند (Rios, 2010:2). در ابتدا، اصطلاح «دیاسپورا» به طور خاص به پراکندگی جامعه یهودیان پس از تبعید بابلی در سال ۵۸۶ پیش از میلاد اطلاق می‌شد. این رویداد، که با جدایی اجباری از سرزمین مادری همراه بود، حس عمیقی از اشتیاق به بازگشت به وطن را در میان آنها برانگیخت. با گذر زمان و تحولات تاریخی، دامنه کاربرد واژه دیاسپورا گسترش یافت. در مراحل بعدی، این واژه شامل گروه‌های متعددی شد که تجربیات مشابهی از قربانی شدن یا جابجایی اجباری را از سر گذرانده بودند. از اواخر قرن بیستم، «دیاسپورا» به یک واژه فراگیر تبدیل شد که برای اشاره به جوامع مختلفی به کار می‌رود که در خارج از زادگاه خود سکونت گزیده‌اند. این افراد، با وجود زندگی در کشوری دیگر، پیوندهای عمیقی از جمله ریشه‌های اجدادی، نژادی، سنتی، فرهنگی، تاریخی، یا سیاسی را با سرزمین اصلی یا با یک گروه و جامعه خاص در آن سرزمین حفظ می‌کنند. این تغییر معنایی نشان‌دهنده آن است که مفهوم دیاسپورا فراتر از یک رویداد تاریخی خاص رفته و به پدیده‌ای جهانی تبدیل شده است که ابعاد مختلف هویت، مهاجرت و حفظ ارتباطات فرهنگی را در بر می‌گیرد (کوئاری و خان، ۱۳۹۹: ۱۷۲).

دیاسپورا به عنوان یک گروه اقلیت قومی تعریف می‌شود که ریشه‌های مهاجرتی دارد. اعضای این گروه در کشورهای میزبان زندگی می‌کنند، اما همچنان برای حفظ پیوندهای قوی با سرزمین اصلی خود تلاش می‌کنند (Sheffer, 1995: 3). گاهی اوقات، مفهوم دیاسپورا حتی در غیاب یک وطن به معنای دولت-ملت نیز پدیدار می‌شود. به عنوان مثال، کردهای بدون سرزمین و فلسطینی‌ها، نمونه‌هایی از دیاسپورای بی‌وطن هستند. در چنین مواردی، اگرچه وطن به شکل یک کشور مستقل وجود ندارد، اما دیاسپورا به طور فعال آگاهی و فرهنگ خود را زنده نگه می‌دارد و تمایل به ایجاد یک کشور موجود یا حتی خیالی را حفظ می‌کند. این موضوع نشان می‌دهد که پیوند دیاسپورا با وطن می‌تواند فراتر از مرزهای جغرافیایی و نهادهای سیاسی باشد و ریشه‌های عمیقی در هویت جمعی و آرزوهای مشترک

داشته باشد (Constant & Zimmermann, 2016: 5). در تعاریف جدید، دیاسپورا به هر گونه مهاجرتی اطلاق می‌شود که از کشور مبدأ صورت پذیرد، به شرط آنکه افراد مهاجر علاقه‌ها و پیوندهای ذهنی خود را با کشور یا سرزمین مبدأ حفظ کنند. این تعریف گسترده‌تر، اکنون نژاد و دین را نیز در بر می‌گیرد و نشان‌دهنده ابعاد وسیع‌تر این پدیده است (شیخ الاسلامی و امراللهی، ۱۴۰۰: ۲۷-۲۴). دیاسپورا، ضمن حفظ هویت قومی و فرهنگی خود، با سازگاری در جامعه میزبان، به ایجاد زیرساخت‌های دیاسپورایی، شامل نهادهای مذهبی، فرهنگی، انجمن‌ها و شرکت‌های اقتصادی می‌پردازد (Kanu kava & Tua Eva, 2019: 575).

دیاسپورای فراملی به گروهی اشاره دارد که از نظر جغرافیایی از سرزمین اصلی خود (چه واقعی و چه در تصور) جدا شده‌اند، اما همچنان حافظه و اسطوره‌های جمعی مرتبط با آن سرزمین، از جمله موقعیت و تاریخچه‌اش را، با خود حمل می‌کنند. این تعریف در مقایسه با دیاسپوراهایی است که ماهیت فراملی ندارند یا از مرزها عبور نمی‌کنند (Pon Zansi, 2020: 5). وطن همچنان نقشی محوری و تعیین‌کننده در شکل‌گیری هویت دیاسپورا در سرزمین جدید ایفا می‌کند. بنابراین، تلاش این گروه‌ها بر این است که با ادغام نشدن کامل در جامعه میزبان، همزمان حس تعلق به سرزمین جدید و حفظ روابط و همبستگی فرهنگی با وطن اصلی را تجربه کنند. این وضعیت نشان‌دهنده تعادلی ظریف بین وفاداری دوگانه و حفظ هویت مستقل است (Segal, 2020:3).

کوهن برای تعریف دیاسپورا، ویژگی‌های کلیدی زیر را مطرح می‌کند: پراکندگی غالباً آسیب‌زا؛ این جدایی از سرزمین اصلی معمولاً به دلیل اجبار یا شرایط دشوار است، نه صرفاً به خاطر کار یا اهداف استعمار. حافظه و اسطوره جمعی یعنی وجود یک خاطره و روایت مشترک درباره وطن، اشتیاق به سرزمین اجدادی؛ یک آرزوی عمیق برای خانه پدری، چه واقعی و چه درونی. میل به بازگشت یا ارتباط مداوم؛ تمایل به بازگشت یا حداقل حفظ پیوند قوی با وطن. هویت قومی پایدار؛ آگاهی قومی نیرومندی که در طول زمان دوام می‌آورد. روابط چالش‌برانگیز با جامعه میزبان؛ ارتباطات پیچیده یا دشوار با کشوری که در آن ساکن شده‌اند. همبستگی با هم‌قوم‌ها؛ احساس مسئولیت نسبت به گروه‌های قومی مشابه در سایر نقاط جهان. زندگی خلاقانه در میزبان؛ توانایی ایجاد یک زندگی متمایز و پربار در کشورهای میزبان. این عناصر، دیاسپورا را فراتر از صرف مهاجرت تعریف کرده و ابعاد عمیق‌تر هویتی، فرهنگی و اجتماعی آن را آشکار می‌سازند (Cohen, 2008: 17).

با وجود تحولات معنایی، دیاسپورا طی دهه گذشته همچنان با ابهامات و تقسیم‌بندی‌های مفهومی روبروست، به‌ویژه زمانی که به عنوان یک بازیگر در برابر سیاست‌های دولتی مطرح می‌شود. دلیل این سردرگمی این است که دیاسپورا با مسائل متعددی نظیر امنیت، منازعه، جنگ‌های داخلی، دموکراتیک شدن و توسعه اقتصادی گره خورده است. این عوامل به دیاسپورا توانایی می‌دهند که بر سیاست‌های

کشور مبدأ و همچنین محل زندگی خود تأثیرگذار باشد. به همین دلیل، دولت‌های فرستنده در سراسر جهان به طور فزاینده‌ای به دنبال ایجاد سیاست‌ها و نهادهایی هستند تا به روش‌های گوناگون با مهاجران و دیاسپورا‌های خود در ارتباط باشند. این تلاش‌ها نشان‌دهنده اهمیت فزاینده‌ای است که دولت‌ها برای نقش دیاسپورا در عرصه‌های مختلف قائل هستند (Adamson, 2006: 213). با گذشت زمان و افزایش شمار مهاجران، موضوع مهاجرت، پیامدهای آن، و در نتیجه سیاست‌های مهاجرتی بیش از پیش مورد توجه دولت‌ها قرار گرفته است (Cohen, 1997: 169). به طور کلی، در مفهوم دیاسپورا، خانه و رابطه فرد با وطن جایگاهی محوری دارد. اعضای گروه‌های دیاسپوریک به دلیل علاقه مشترک به سرزمین اصلی و هویت بنیادی خود با یکدیگر پیوند خورده‌اند (Andersson, 1983: 154).

محوری‌ترین عنصری که جوامع و افراد برای تعریف و معرفی هویت خود استفاده می‌کنند، وابستگی به سرزمین مادری است؛ این وابستگی ممکن است واقعی باشد یا بر اساس تصورات شکل گرفته باشد (Cohen, 2008: 17). متون دیاسپوریک، به‌ویژه در دوران پساستعماری، به خوبی مهاجرانی را به تصویر می‌کشند که دیگر به سرزمین مادری خود بازمی‌گردند. در عوض، این افراد در وطن جدید خود، زندگی تازه‌ای را بنا می‌نهند و میراث فرهنگی-اجتماعی گذشته‌شان، در زبان آنها بازتاب می‌یابد و آثار خود را به‌جا می‌گذارد (Ilyas, 2018: 106). برای داشتن تصویری کامل از یک دیاسپورا، بررسی عواملی چون تاریخ پراکندگی، حافظه تاریخی ریشه‌های هویتی، احساس بیگانگی در کشور جدید، تمایل به بازگشت به وطن اصلی، حمایت مستمر از سرزمین مادری و حس تعلق و هویت جمعی ضروری است (Safran, 1991: 83-99).

در نقد ادبی، تمایز ظریفی میان ادبیات مهاجرت و ادبیات دیاسپورا وجود دارد؛ مهاجران افرادی هستند که برای اقامت طولانی‌مدت یا دائم، به کشوری دیگر رفته و معمولاً به وطن خود بازمی‌گردند. ادبیات مهاجرت نیز به بازتاب تجربه‌های این افراد می‌پردازد. در گذشته، اصطلاح دیاسپورا بیشتر برای گروه‌هایی به کار می‌رفت که به اجبار و به دلیل پیوندهای قومی یا مذهبی از وطن خود دور شده بودند (مانند یهودیان در تبعید) و در غربت، هویتی قوی و منسجم داشتند. امروزه، با گسترش جابجایی‌های بین‌المللی، مفهوم دیاسپورا گسترده‌تر شده و به جوامعی اطلاق می‌شود که با وجود زندگی در خارج از کشور، همچنان پیوند خود را با وطن اصلی حفظ کرده‌اند. این حفظ ارتباط، مهم‌ترین تفاوت دیاسپورا با مفهوم کلی‌تر مهاجرت است (Hugo, 2006: 183). بدین ترتیب؛ محمود درویش، شاعر فلسطینی، در مارس ۱۹۴۱ در روستای البروه، واقع در فلسطین اشغالی، به دنیا آمد. او در خانواده‌ای ۹ نفره شامل پدر و مادر، ۴ پسر و ۳ دختر رشد کرد (نقاش، ۱۹۷۲: ۹۷). وی یکی از آوارگان فلسطینی بود که همراه با خانواده‌اش به لبنان پناه برد. اما او دیری نپایید که به زادگاهش بازگشت؛ چراکه درویش سختی و تنهایی در وطن را بر پناهندگی به کشورهای دیگر ترجیح می‌داد (جحا، ۱۹۹۹: ۶۶۹). مسأله اشغال فلسطین از

همان ابتدا کانون توجه محمود درویش بود. از این رو، اشعار او، حتی شخصی‌ترین سروده‌هایش، همواره به بازتاب رخداد‌های فلسطین می‌پرداخت (توفیق، ۱۹۹۹: ۷۵). در اشعار محمود درویش، شاعر در پس رؤیای فلسطین آزاد محو می‌شود و این آرمان جایگاه اصلی را به خود اختصاص می‌دهد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۲۱۰). بنابراین می‌توان گفت؛ دیاسپورا وضعیت افراد یا گروه‌هایی را بازگویی کند که به علت فقدان وطن و آوارگی اجباری، گریبانگیر زیستن و سازگاری در جوامع بیگانه و معمولاً طاقت‌فرسا شده‌اند محمود درویش در اشعار خود، حقیقت زندگی فرد دیاسپورایی را به گونه‌ای ژرف مجسم می‌کند. این از خودبیگانگی آن چنان قوی است که حتی عناصر بی‌جان در فضای تازه نیز برای او نامأنوس به نظر می‌آیند.

### ۳- بحث و بررسی دیاسپورا

نویسندگانی که به موضوع دیاسپورا توجه دارند؛ معمولاً بر موانع و چالش‌های اصلی مهاجران در مواجهه با سرزمین‌های جدید تمرکز دارند. سکونت در ملتی دیگر، فراتر از جابه‌جایی جغرافیایی است و آوارگی اجباری اغلب به شکل‌گیری دیاسپورای منجر می‌شود. در این میان، محمود درویش به‌عنوان صدای قدرتمند دیاسپورای فلسطینی برجسته است. شعر او نه تنها درد آوارگی و حسرت وطن از دست‌رفته را بیان می‌کند، بلکه به‌عنوان کنشی فعال در حفظ و تقویت هویت ملی در تبعید عمل می‌کند. درویش با زبانی ریتمیک، ادبی و سرشار از تصاویر نوستالژیک، پیوند عمیق فلسطینیان با سرزمین اجدادی‌شان را زنده نگه داشته و در برابر فراموشی و انکار فجایع ایستاده است و جایگاه خود را به‌عنوان شاعر ملی و صدای ماندگار آن تثبیت کرده است. در ادامه، مؤلفه‌های دیاسپورا در اشعار محمود درویش بررسی خواهد شد.

#### ۱-۳. غربت و بیگانگی

«تحیة.. و قبله/ و لیس عندي ما أقول بعد/ من این اُبتدي؟.. و این اُتھی؟/ و دورة الزمان دون حد/ و کل ما في غربتي/ زوادة، فيها رغيف يابس، و وَجْدُ/ و دفترٌ يحمل عني بعض ما حملت/ بصفتُ في صفحاته ما ضاق بي من حقد/ من این اُبتدي؟/ و کل ما قيل و ما يقال بعد غد/ لا ينتهي بضمّة.. أو لمسة من يد/ لا يُرجع الغریب للديار/ لا يُنزل الأمطار/ لا يُبثّ الریش علی/ جناح طير ضائع.. منهذ/ من این اُبتدي/ تحیة.. و قبله.. و بعد..» (درویش، ۱۹۹۴: ۳۳-۳۴).

[ترجمه: درود و بوسه‌ای، و دیگر سخنی ندارم. از کجا آغاز کنم؟... و کجا به پایان برم؟ و گردش زمان، بی‌انتهاست. و هر آنچه در غربت من است، توشه‌ایست، که در آن تکه‌ای نان خشک و شور و اشتیاق است. و دفتری که از من، برخی از آنچه را بر دوش کشیده‌ام، برداشته است. در صفحاتش، آنچه

از کینه بر دلم سنگینی می‌کرد، تف کردم. از کجا آغاز کنم؟ و هر آنچه گفته شده و پس از فردا گفته خواهد شد (با یک بغل یا لمس دست پایان نمی‌یابد. غریب را به دیار باز نمی‌گرداند)، باران را نازل نمی‌کند، بر بال پرنده‌ای گم شده و شکسته پر نمی‌رویاند. از کجا آغاز کنم؟ درود و بوسه‌ای... و بعد...]

این شعر در همان سطرهای نخستین، با سوالات اساسی از کجا آغاز کنم؟ و به کجا به پایان برم؟ ما را به ژرفای حس تنهایی و بیگانگی روانه می‌کند. در واقع این پرسش‌ها کنجکاوانه مطرح نشده‌اند بلکه از سر ناامیدی و سرگردانی در فضایی نامأنوس پدید می‌آیند. شاعر خویش را در جایی می‌بیند که انگار زمان در آنجا بی‌پایان و بی‌مقصد است که این نامحدود بودن زمان در غربت، می‌تواند نمادی از نبود نظم همیشگی زندگی و حس بلاتکلیفی در فضایی بی‌هویت باشد که اندوخته‌شاعر در این غربت، ناچیز و نمادین است چه بسا نان خشک استعاره‌ای از سختی و ملال زندگی در تبعید است، درحالی که اشتیاق شعله‌ی ضعیفی است که هنوز در دل او برای وطن اوج می‌گیرد. این تقابل به وضوح نمایانگر این است که چطور احتیاجات اولیه زیستن در غربت با دلتنگی عمیق برای خانه ممزوج شده است.

دفتر شاعر، شاهد بی‌صدایی بر فشار طاقت‌فرسای این بیگانگی است و صفحات آن را به خاطر شدت خصومت تف کرده است که بیانگر تلاش برای پالایش روح از ناگواری‌های بیگانگی در سکوت عزلت است. تکرار پرسش «من این اُبتدی؟» در میانه‌ی شعر ژرفای آشفته‌گی و ناتوانی در پیدا کردن آغازی جهت نجات از این شرایط را به تصویر می‌کشد. شاعر بدین نکته می‌پردازد که هیچ چیز قادر به اتمام این حس عمیق بیگانگی نیست که این سخنان ناشی از ناامیدی احتمال برگشت و التیام را نشان می‌دهد و اوج تصویر غریب در عبارات «لا يُرَجُّ الغریبُ للدیار/ لا یُنزَلُ الأمطارُ/ لا یُنبتُ الریشُ علی/ جناح طیر ضائع.. منهذ» نمادی از غربت و بیگانگی است. خلق تصویری از انسان غریبه که نه تنها از خانه‌اش فاصله گرفته بلکه عاری از هرگونه قدرتی است و سخن از پرنده شکسته بال نمادی قدرتمند از فردی است که در غربت، هویت و توانایی‌ها و ارتباطش را با ریشه‌های خود از دست داده است و در نهایت در پایان شعر نه تنها پایانی باز بلکه تأکیدی بر تداوم این حس غربت و بیگانگی است، به طوری که این شرایط یک دوران بی‌پایان است که شاعر در آن به دام افتاده و هیچ انتهایی برای آن قابل تصور نمی‌باشد.

### ۳-۲. هویت در تبعید

«سَجَلُ/أنا عربي/ و أعمل مع رفاق الكدح في محجزو أطفالی ثمانية/أسألُ لهم رغیفَ الخبزِ، و الأثوابَ و الدفتز/من الصخرِ../ أنا إسمُ بلا لَقَبٍ/صَبُورٌ في بلادٍ كُلُّ ما فیها/ جذوری..قبل میلاد الزمان رست/و قبل تفتُّحِ الحقبِ/ و قبل السرو و الزيتون/ و جدي كان فلاحاً/بلا حسبٍ.. و لا نسبٍ/یُعَلِّمَنی شموخ الشمس قبل قراءة الکتبِ/و بیٹی، کوخُ ناطور/من الأعوادِ و القصبِ/فهل تُرضیک منزلی؟/أنا إسمُ بلا لقبٍ» (همان: ۷۳-۷۱).

[ترجمه: بنویس! در حالی که با رفقای زحمتکش در معدن کار می‌کنم / و فرزندانم هشت نفر هستند / من برایشان قرص نانی، / و لباس‌ها و دفتری / از دل سنگ بیرون می‌کشم... / من نامی بی‌لقب هستم / شکیبیا در سرزمینی که هرچه در آن است / ریشه‌های من... / پیش از تولد زمان لنگر انداخته‌اند / و پیش از گشوده شدن دوران‌ها / و پیش از سرو و زیتون / و پدربزرگم، کشاورز بود / بی‌حسب و نسب! / او پیش از خواندن کتاب‌ها، غرور خورشید را به من آموخت / و خانه‌ام، کلبه‌ی نگهبانی است / از شاخه‌ها و نی‌ها / آیا جایگاه من تو را خشنود می‌کند؟ / من نامی بی‌لقب هستم].

مله ابتدایی «سَجَلُ اَنَا عَرَبِي» فقط یک بیان هویت نیست؛ چراکه تأکید بر عرب بودن در یک متن ادبی بیانگر سعی جهت صیانت و متمایز کردن هویت اصلی در تبعید می‌باشد. محمود درویش با افتخار به خاستگاه خود اشاره می‌کند که دیرینگی و عمق پیوند وی و قومش با این سرزمین را می‌نمایاند و اینکه زیتون نمادهای فرهنگی و تاریخی منطقه هستند و این بیان کوششی برای صیانت و یادآوری میراث فرهنگی در تبعید یا غربت است و تأکید بر اصل و نسب وی که به طبقه کارگر است و با زمین پیوند دارد. این شکل از پافشاری بر تبار یک سازوکار دفاعی و صیانت از هویت در مقابل فشارهای جامعه جدید یا بیگانه است و تصویرسازی درکار معدن نمایی از مشقت و تنگدستی را نشان می‌دهد که این شرایط می‌تواند برخاسته از نابرابری یا اوضاع دشوار معیشتی در تبعید باشد و این امر نشان‌دهنده مناعت طبع و ایستادگی در مقابل تحقیر و بخشی از هویت انسانی در شرایط سخت است. عبارت « اَنَا اِسْمٌ بِلَا لِقَبٍ » که در ابتدا و انتها تکرار می‌شود، حس گم کردن هویت و مورد بی‌اعتنایی قرار گرفتن در جامعه جدید یا توسط نیروی حاکم را القاء می‌کند و فقدان لقب می‌تواند نماد سقوط موقعیت اجتماعی و هویت شناخته شده در وطن باشد و توصیف شاعر به عنوان « صَبُورٌ فِي بِلَادٍ كُلِّ مَا فِيهَا » نشان‌دهنده تحمل و استقامت او در رویارویی با یک محیط خصمانه و پرفشار است. این صبر تدبیری برای بقا و حفظ هویت در تبعید است و در مجموع وی می‌کوشد تا در مواجهه با یک دیگری قدرتمند یا یک جامعه بیگانه، هویت فردی و جمعی خود را حفظ کند و به آن ببالد که این نمونه‌ای از چگونگی بازنمایی هویت در تبعید در ادبیات است.

### ۳-۳. اشتیاق و دل‌تنگی برای وطن

«أَحْنُ إِلَى خَبزِ أُمِّي / وَ قَهْوَةِ أُمِّي / وَ لَمْسَةِ أُمِّي.. / وَ تَكْبِيرُ فِي الطَّفُولَةِ / يَوْمًا عَلَى صَدْرِ يَوْمٍ / وَ أَحْسَنُ عَمْرِي لِأَنِّي / إِذَا مَثُتُ، / أَخْجَلُ مِنْ دَمْعِ أُمِّي / أَخْذِينِي، إِذَا عَدْتُ يَوْمًا / وَ شَاحًا لَهْذِبْكَ / وَ غَطِّي عِظَامِي بِعُشْبٍ / تَعْمَدُ مِنْ طَهْرٍ كَعَبْكَ / وَ شُدِّي وَثَاقِي.. / بِخَصْلَةِ شَعْرٍ.. / بِخَيْطِ يَلُوحُ فِي ذَيْلِ ثَوْبِكَ.. / عَسَانِي أَصِيرُ إِلَهًا / إِلَهًا أَصِيرُ.. / إِذَا مَا لَمَسْتُ قَرَارَةَ قَلْبِكَ / اَضْعِينِي، إِذَا مَا رَجَعْتُ / وَ قَوْدًا بَتْنورِ نَارِكُ.. / وَ حَبْلَ غَسِيلٍ عَلَى سَطْحِ دَارِكِ / لِأَنِّي فَقَدْتُ الْوَقُوفَ / بِدُونِ صَلَاةِ نَهَارِكِ / هَرَمْتُ، فَرْدِي نَجُومِ الطَّفُولَةِ / حَتَّى أَشَارِكَ / صِغَارَ الْعَصَافِيرِ / دَرْبِ الرَّجُوعِ.. / الْعُشُّ انْتِظَارِكِ!» (همان: ۹۴-۹۳).

[ترجمه: مشتاق نان مادرم هستم، و قهوه مادرم، و نوازش مادرم... و کودکی در من بزرگ می‌شود، روزی بر سینه روزی دیگر. و عمرم را عاشقانه دوست دارم، زیرا اگر بمیرم، از اشک مادرم شرمسار خواهم شد! مرا بگیر، اگر روزی بازگشتم، چون زیوری بر مژگانم، و استخوان‌هایم را با سبزی بپوشان که از پاکی گام‌هایت تطهیر شده باشد. و بندم را محکم کن، با رشته‌ای از مو، با نخ‌ی که در دنباله پیراهنت تکان می‌خورد... شاید من خدا شوم، خدایی شوم، اگر ژرفای قلبت را لمس کنم! مرا بگذار، آنگاه که بازگشتم به عنوان، همی‌می در تنور آشت، و ریسمان رختشویی بر بام خانه‌ات، زیرا ایستادن را از دست داده‌ام، بدون نماز روزت. پیر شده‌ام، پس ستارگان کودکی را بازگردان، تا با جوجه گنجشک‌ها راه بازگشت به آشیانه انتظارت مشارکت کنم!].

شاعر به خاطرات کودکی خود در وطن خود اشاره می‌کند، فلسطینی به عناصری ساده و روزمره، به نان و نوازش مادر که عمیقاً با امنیت و دل‌بستگی عجین شده‌اند و تداعی‌کننده اشتیاق عمیق به گذشته و سودای برگشت به آن دوران و آن مکان می‌باشد وی در عبارت « **و تَكْبُرُ فِيّ الطُّفُولَةَ، يَوْمًا عَلَى صَدْرِ يَوْمٍ** » بازگو می‌کند که خاطرات کودکی در تبعید پرجنب و جوش‌اند و با گذر ایام دل‌تنگی برای آن دوره فزونی می‌یابد و پیوند احساسی با مادر که تنها به عنوان یک فرد نیست بلکه تجلی نیرومند از خانه، خانواده و در نهایت وطن است که در او می‌جوشد، در عبارت « **وَأَعَشُّ عَمْرِي لِأَنِّي إِذَا مُتُّ، أَخْجَلُ مِنْ دَمْعِ أُمِّي!** » نهایت این انس عاطفی را نمایان می‌کند و هراس از اندوه مادر پس از مرگ حاکی از پیوند ناگسستنی او به ریشه‌هایش و سرزمینی است که مادر در آن حضور دارد. شاعر، اشتیاق بازگشت و آمیختن با خاک وطن را بیان می‌کند که غایت شوق او بازگشت و به خاک سپرده‌شدن در سرزمین مقدس وطن است.

شاعر می‌خواهد حتی با جزئی‌ترین عناصر وطن درآمیزد چنان‌که عبارت « **و سُئِدِي وَثَاقِي.. بَخْصَلَةَ شَعْرٍ.. بِخَيْطِ يَلُوحُ فِي ذَيْلِ ثَوْبِكِ** » بیانگر حس شدید نیاز او به تعلق و بازیبوند با سرزمین‌اش حتی در سطحی بسیار نمادین است و بیگانگی با هویت و ریشه در غیاب وطن به گونه‌ای است که شاعر برای تبدیل شدن به « **وقوداً بتنور نارِكُ.. / او حبل غسيل على سطح دارِك** » درخواست دارد نشان دهد که او در تبعید و پوچی هویت و عدم‌تعلق زندگی می‌کند و خواستار آن است که به عنوان یک کالبد بی‌جان، قسمتی از جریان روزانه زندگی در وطن باشد؛ چراکه در عبارت « **لَأَنِّي فَقَدْتُ الْوَقُوفَ بَدُونَ صَلَاةِ نَهَارِكِ** » به فقدان تکیه‌گاه معنوی و هویتی در غیاب وطن اشاره می‌کند و در پایان شاعر حس پیری و فرسودگی را در تبعید با آرزوی بازگشت به پاکی و بی‌گناهی دوران کودکی در وطن پیوند می‌زند و وطن را به عنوان سرزمینی امن و شناخته شده و چشم انتظار به تصویر می‌کشد که سودای برگشت به آن را در سر می‌پروراند.



[ترجمه: ای شهر تمام زخم‌های کوچک، آیا دستانم را خاموش نمی‌کنی؟ آیا غزالی به سویم نمی‌فرستی؟ و دود را از پیشانی‌ام نمی‌تکانی... و از ریه‌هایم؟! اشتیاق من به سوی تو... غربت است او دیدارت... تبعید! بر هر دری می‌گویم... فریاد می‌زنم و می‌پرسم، چگونه ستارگان خاک می‌شوند؟ دوستت دارم، صلیب من باش، و هر طور خواستی برج کبوتر باش. زمانی که دستانت مرا ذوب کنند، بیابان‌ها را پر از ابر خواهم کرد. عشق تو، ای تمام عشق من، مزه کشمش و طعم خون دارد! بر پیشانی‌ام ماهی است که غروب نمی‌کند، و آتش و چنگی در دهانم! هرگاه از عشق مُردم، مرا دفن نکن، و مزارم را بر مژگان باد رها کن باشد، تا صدايت را در هر خاکی بکارم، و شمشیرت را در هر از غلاف بیرون کشم دوستت دارم، صلیب من باش، و هر چه خواستی باش، و همچون خورشید قلبم را ذوب کن... و رحم نکن مرا...].

مخاطب قرار دادن شهر یعنی؛ وطن خاستگاه وابستگی‌ها و خاطره‌هاست و با رنج و آسیب همراه است. یکی از ویژگی‌های دیاسپورا، پارادوکس می‌باشد؛ از آن رو که عشق و اندوه نسبت به وطن به هم‌گره خورده‌اند و خواسته‌های شاعر از شهر حاکی از نیاز عمیق او به آرامش، رهایی و پاکی است که انگار در غیاب وطن از او سلب شده است و پارادوکس اشتیاق و غربت در دیدار وطن در عبارت کلیدی « حنيني إليك.. اغتراب و لقیاک.. منفي!»، ماهیت احساس غریبگی در آوارگی را به تصویر می‌کشد و حتی اشتیاق دیدار وطن با احساس غربت توأم است؛ چراکه وطنی که در تصور است، با حال و روز فعلی شاعر در مهاجرت مغایرت دارد و بازگشت به خانه نیز همان تبعید است؛ زیرا شاعر احساس می‌کند که دیگر تعلق و آشنایی سابق را ندارد و به دیگر سخن؛ وطن دیگر آن کاشانه امن و مأنوس نیست و با طرح سؤالات استعاری «کیف/تصیر النجومُ تراب؟» عمق حس سردرگمی و ازدست دادن باورها و ارزش‌های آشنا را به تصویر می‌کشد. عشق او به وطن، آمیخته با درد و رنج است که با عبارت کلیدی « لحبك يا كلَّ حبي، مذاق الزيب و طعم الدم» نشان داده می‌شود این عشق دیگر شیرین و خالص نیست. بنابراین این حس دوگانه بیانگر دشواری ارتباط شخص تبعید شده با وطن است شاعر در وصیت شاعرانه‌اش « إذا متُّ حباً فلا تدفني/ او خلي ضريحي رموش الرياح الأزرع صوتك في كل طين/ او أشهر سيفك في كل ساح» سعی دارد تا یاد و خاطره وطن را در تبعید حفظ کند، زیرا که وی از وطن دورافتاده، خود می‌خواهد صدایش را در هر گوشه‌ای طنین‌انداز کند و زمزمه تبعید شاعر، یاد وطن را در عمق وجودش پایدار نگه می‌دارد و به اطلاع جهانیان می‌رساند که این یاد تا لحظه مرگ، هویت راستین اوست و هیچ‌گاه آن را فراموش نمی‌کند زیرا عشق به وطن ریشه‌ای ابدی در جان و دل او دارد.

### ۳-۵. تأکید بر هویت و اصالت بومی

« لا تقل لي: ليتني بائعُ خبز في الجزائر/ الأغني مع ثائر/ لا تقل لي: ليتني راعي مواش في اليمن/ الأغني لا تنفصات الزمن/ لا تقل لي: ليتني عامل مقهى في هفانا/ الأغني لا تنصارات الحزاني/ لا تقل لي: ليتني أعمل في أسوان حَمَلاً»

صغیر/الأغني للصخور/ يا صديقي/الن يصب النيل في الفولفا/و لا الكونفو، و لا الأردن، في نهر الفرات/الكل نهر، و له نبع.. و مجرى.. و حياة/يا صديقي..! أرضنا ليست بعافر/كل أرض، و لها ميلادها/كل فجر، و له موعد ثانرا! (همان: ۴۵-۴۴).

[ترجمه: مرا مگو: ای کاش نانوا بودم در الجزایر، تا با یک انقلابی هم آوا شوم! مرا مگو: ای کاش چوپان بودم در یمین، تا برای خیزش‌های زمانه بخوانم! مرا مگو: ای کاش کارگر قهوه‌خانه‌ای بودم در هاوانا، تا برای پیروزی‌های اندوهگینان بخوانم! مرا مگو: ای کاش در اسوان، حمال کوچکی بودم، تا برای صخره‌ها بخوانم! ای دوست من! نیل در ولگا جاری نخواهد شد، و نه کنگو، و نه اردن، در رود فرات! هر رودخانه‌ای، سرچشمه و مسیر و زندگی خود را دارد! ای دوست من!... سرزمین ما نازا نیست! هر سرزمینی، زایش خود را دارد! هر سپیده‌دمی، موعد انقلابی خود را دارد!].

شاعر با نفی حسرت حضور در جایی دیگر به منظور همگامی با مبارزات، نه فقط بر ارزش مبارزه و آزادی طلبی در هر نقطه از جهان تأکید می‌کند، بلکه به گونه‌ای اساسی بر ارزش و ماهیت مبارزه در چارچوب هویت بومی تأکید می‌ورزد. به نحوی که شاعر در ابتدای هر بند با عبارت « لا تقل لي: ليتي» شوق دگرديسی هویت و مستقر شدن در منطقه‌ای متفاوت برای مشارکت در مبارزات را نفی می‌کند که این رد کردن به معنای همدردی برای مبارزات دیگران نیست، بلکه تأکیدی است بر این که کنش و تأثیرگذاری واقعی از دل هویت و جایگاه سرزمینی شخص برمی‌خیزد و شاعر به جای حسرت حضور در آنجا بر بودن در وطنش تأکید می‌کند. شاعر با آوردن رودخانه به شکلی عمیق و ملموس، مفهوم اصالت و یگانگی هر سرزمین و هویت بومی را روشن می‌سازد؛ به گونه‌ای که همان طور که هر رودخانه‌ای سرچشمه، و مسیر و زندگی خاص خود را دارد، هر سرزمین نیز تاریخ و هویت مبارزات خاص خود را داراست؛ لذا هر مبارزه‌ای در زمینه‌ی هویت بومی خود، عمق و اصالت می‌گیرد.

### ۶-۳. احساس تعلق دوگانه

«لن نفترق/أماننا البحار، و الغابات/ وراءنا. فكيف نفترق؟/يا صاحبي! يا أسود العينين/خذني/كيف نفترق؟ و ليس لي سواك!/العلني ستمت مقلتيك/يا ظامناً إلى الأبد!/العلني أخاف من يدك/يا قاسياً.. إلى الأبد!/لكنني، بلا أحد/بلا أحد! فكيف نفترق؟/يا أجمل الوحوش/يا صديقي/ما بيننا سوى النفاق/و الخوف من متاعب الطريق/البحر من أماننا/و الغاب من ورائنا/فكيف نفترق؟» (همان: ۵۴).

[ترجمه: هرگز جدا نخواهیم شد؛ در پیش رویمان دریاها و جنگل‌ها، و پشت سرمان است. پس چگونه جدا شویم؟ ای یار من! ای سیاه‌چشمان! مرا ببر! چگونه جدا شویم؟ و درحالی که جز تو کسی را ندارم! شاید از چشمانت سیر شده‌ام، ای تشنه‌ ابدی! شاید از دستانت می‌ترسم، ای سخت‌گیر... تا ابد! اما من،

بی‌کس‌ام، بی‌کس‌ام! پس چگونه جدا شویم؟ ای زیباترین وحوش! ای دوست من، میان ما جز نفاق و ترس از سختی‌های راه نیست. دریا از پیش رویمان، و جنگلیشت سرمان. پس چگونه جدا شویم؟].

متن شعر به شکلی قوی مؤلفه احساس تعلق‌دوگانه را در ادبیات دیاسپورایی فلسطین مجسم می‌سازد که این احساس ناشی از حضور در میان دو مکان، دو فرهنگ و یا دو وضعیت متضاد است. این تقابل مکان‌ها یعنی وجود دریا در پیش رو و جنگل در پشت سر، نمادی از قرار گرفتن در یک موقعیت مرزی و دوگانه است. دریا می‌تواند نمادی از روشنی و امید باشد، درحالی که جنگل می‌تواند یادآور نمادی از تیرگی گذشته که سپری شده باشد. شاعر خود را در این میان گرفتار می‌بیند و این وضعیت احساس عدم وابستگی مطلق به همه این مکان‌ها را تداعی می‌کند و این حس هسته اصلی احساس تعلق‌دوگانه در تجربه دیاسپورایی است؛ جایی که فرد نه کاملاً به وطن سابقش تعلق دارد و نه کاملاً در مکان جدید ادغام شده است. شاعر در عبارات کلیدی «یا صاحبی! یا أسود العینین/اخذنی/کیف نفترق؟ و لیس لی سواک/العینی ستمت مقلتیك/یا ظامناً إلى الأبد/العینی أخاف من یدیک» کشمکش درونی احساسات را بیان می‌کند آنگونه که در عین ابراز عشق و وابستگی شدید به مخاطب احساساتی متضاد مانند خستگی از نگاهش او و ترس از دستانش را نیز بیان می‌کند.

این تناقض عواطف، نمودی از پیچیدگی هویت فرد در دیاسپورا است که اغلب بین نوستالژی و دلزدگی از گذشته، و بین امید و بیماز آینده در نوسان است. عبارت «لکننی، بلا أحد/بلا أحد!» احساس تنهایی و بی‌کسی در عین وابستگی به شاعر القا می‌کند که این حس بیگانگی، یکی از ویژگی‌های رایج تجربه دیاسپورا است. جایی که فرد ممکن است از نظر فیزیکی در کنار دیگران باشد اما از نظر عاطفی و روحی احساس غربت کند. شاعر در توصیفات خود بیانی پیچیده و متضاد دارد به گونه‌ای که در عبارت «یا أجمل الوحوش! یا صلیبی» مخاطب خود را در آن واحد هم زیباترین وحشی و هم دوست من خطاب می‌کند که در اینجا جذابیت و بیگانگی همزیستی دارند و شخص قادر نیست یکی را تماماً بپذیرد و دیگری را رد کند. تکرار سؤال «فکیف نفترق» که در ابتدا و انتهای شعر تکرار می‌شود، تأکیدی بر وضعیت بلا تکلیفی و ناتوانی در انتخاب یا تعیین تکلیف است. شاعر خود را در موقعیتی می‌بیند که نه می‌تواند به صورت مطلق مستقر شود و نه می‌تواند جدا شود و این حس جوهره اصلی احساس تعلق‌دوگانه است. بنابراین در مجموع شاعر در کشاکش آزادی‌خواهی و هراس از دست دادن پیوندها، در تردید به سر می‌برد.

#### ۷-۳. احساس از دست دادن و نوستالژی

«وطنی! لم یعطني حبی لك/ غیر أخصاب صلیبی! وطنی، یا وطنی، ما أجملك/اخذ عیونی، خذ فؤادی، خذ.. حبیبی/افی توایب حبائی أغنی/الأراجیح حبائی الصغاز/دم جدی عاند لی، فانتظرنی/ آخر اللیل نهازا.. شهوة

السَّكِينِ لَنْ يَفْهَمَهَا عَطْرُ الزَّنَابِقِ / وَحَبِيبِي لَا يَنَامُ.. / سَأَغْنِي، وَلِيَكُنْ مِنْبَرُ أَشْعَارِي مَشَانِقُ / وَعَلَى النَّاسِ سَلَامٌ.. / رِيْمَا أَذْكَرُ فَرَسَانًا، وَ لَيْلِي بَدْوِيَّةٌ / وَرِعَاةٌ يَحْلِبُونَ التَّوْقَ فِي مَغْرِبِ شَمْسٍ / يَا بِلَادِي، مَا تَمْنِيْتُ الْعَصَوْرَ الْجَاهِلِيَّةَ / فَغَدِي، أَفْضَلُ مِنْ يَوْمِي وَ أَمْسِي.!!» (همان: ۶۳-۶۲).

[ترجمه: وطنم! عشقم به تو جز چوب‌های صلیبم را به من نداد! وطنم، ای وطنم، چه زیبایی! بگیر چشمانم را، بگیر قلبم را، بگیر... عزیزم! در تابوت‌های عزیزانم، برای تاب‌های کودکان دلبندم می‌خوانم. خون جدم به من بازمی‌گردد، پس منتظرم باش، آخر شب، سپیده دم است! شهوت خنجر را عطر گل‌های سوسن درک نخواهد کرد، و عزیزم نمی‌خواهد... خواهی خواند، و در حالی که باید منبر شعرهایم چوبه‌های دار باشد! او بر مردم، سلام! شاید سوارکارانی را به یاد آورم، و لیلای بادیه نشین را، و چوپانانی که در غروب آفتاب شتران را می‌دوشند. ای سرزمینم، دوران جاهلیت را آرزو نکردم، فردای من، بهتر از امروز و دیروزم است.]

در این شعر در ابتدای بند « وطنی! لم يعطني حبي لك غير أخشاب صليبي! » به وضوح گویای آن است که عشق و تعلق شاعر به وطن نه فقط برای آرامش به ارمغان نیاورده، بلکه موجب رنج و سختی و از خودگذشتگی شده است. تصویر چوب‌های صلیب، نمادی از حمل دردهای بسیار و حتی هلاکت است که شاعر به دلیل عشق به وطن در برابرش تاب آورده است. در برابر احساس درد، شاعر بلافاصله به تمجید از وطن می‌پردازد که این تضاد در احساسات، نشان‌دهنده پیچیدگی رابطه فرد دیاسپورایی با وطن است. شاعر فقدان یاران سفر کرده و نسل‌های پیشین را به یاد می‌آورد که نمایانگر حس اصالت و پیوند با گذشته و هویت خانوادگی در وطن است. وی در کلامش امید به بازگشت یا نجات از اوضاع فعلی را دارد ولی در عین حال، بر طولانی بودن درد فراق و حسرت تأکید می‌کند. وی در کلامش تضادی در عبارت « شهوة السَّكِينِ لَنْ يَفْهَمَهَا عَطْرُ الزَّنَابِقِ » که بین خشونت و زیبایی به تصویر می‌کشد که بیگانگی شاعر را با وضعیت حاضر بیان می‌کند و درمقابل، تصاویری نوستالژیک مانند « ما أذكر فرساناً، و لیلی بَدْوِيَّةٌ / وَرِعَاةٌ يَحْلِبُونَ التَّوْقَ فِي مَغْرِبِ شَمْسٍ » از گذشته را به یاد می‌آورد که بیانگر این است که شاعر فقدان آن شیوه حیات را تجربه می‌کند.

#### ۳-۸. حسرت نوستالژیک و فقدان وطن

« تَمُوزُ مَرَّ عَلَي خَرَابِنَا / وَ أَيْقُظُ شَهْوَةَ الْأَفْعَى / الْقَمَحُ يَحْصَدُ مَرَّةً أُخْرَى / فَتَسْأَلُ الْمَنْفِيَّةُ: كَيْفَ يَطِيْعُ زَرْعُ يَدِي / كَفَاءً تَسْمَمُ مَاءَ آبَارِي؟ / وَ تَسْأَلُ الْأَطْفَالَ فِي الْمَنْفَى: أَبَاؤُنَا مَلَأُوا لِيَالِنَا هِنَا.. وَصِفَا / عَن مَجْدِنَا الذَّهْبِي / قَالُوا كَثِيرًا عَن كُرُومِ التِّينِ وَ الْعَنْبِ / تَمُوزُ عَادَ، وَ مَا رَأَيْنَاهَا / وَ تَتَهَدَّدُ الْمَسْجُونُ: كَتْنَا لِنَا / يَا مَحْرَقِي تَمُوز.. مَعْطَاءٌ / تَمُوز.. يَرْحَلُ عَن بِيَادِرِنَا / تَمُوز.. يَأْخُذُ مَعْطَفَ اللَّهْبِ / لَكِنَّهُ بَقِيَ بِخَرِبَتِنَا / أَفْعَى / وَ يَتْرَكَ فِي حَنَاجِرِنَا / ظَمًا / وَ فِي دَمْنَا.. / خَلُودُ الشُّوقِ وَ الْغَضَبِ.. » (همان: ۱۰۱-۱۰۰).

[ترجمه: تیرماه بر ویرانه‌های ما گذشت/و شهوت افعی را بیدار کرد/گندم بار دیگر درو می‌شود/ پس تبعیدی پرسید: چگونه کشت دست من اطاعت می‌کند/ از دستی که آب چاه‌هایم را مسموم کرده است؟/ و کودکان در تبعید پرسیدند: پدران ما شب‌های ما را اینجا پر کردند... با وصف/ از شکوه طلایی ما/ آنها بسیار گفتند از تاکستان‌های انجیر و انگور/ تیرماه بازگشت، و درحالی که ما آنها را ندیدیم/ و زندانی آه کشید: تو برای ما بودی/ ای سوزاننده من، تیرماه... بخشنده/ تیرماه... از خرمن‌های ما می‌رود/ تیرماه... ردای آتش را می‌برد/ اما در ویرانه‌های ما می‌ماند/ مار/ و در گلوهای ما می‌گذارد/ تشنگی را/ و در خون ما.../ جاودانگی اشتیاق و خشم را.]

شروع شعر با عبارت «**تموزُ مرَّ علی خرابنا**» به تناوب زمان و بازآفرینی طبیعت اشاره می‌کند و در ادامه شاعر به برداشت محصول گندم اشاره می‌کند که این بازچرخش زیستی طبیعی، با وضعیت تبعیدشدگان در تضاد است که نمی‌توانند به سرزمین خود بازگردند و شاهد این رویش و برکت باشند. سؤال فرد تبعیدی، «**کیف یطیع زرعُ یدی/ کفأ تسمم ماء آباری؟**» عمق بیگانگی و عدم تعلق تبعیدی را نشان می‌دهد. او احساس می‌کند حتی ماحصل زحماتش در سرزمین مادری، تحت سلطه کسانی است که به آن آسیب رسانده‌اند. عبارت کلیدی «**تساءل الأطفال فی المنفی: آباؤنا ملأوا لیالینا هنا.. و صفا عن مجدنا الذهبی/ قالوا کثیراً عن کروم التین و العنب**» تصویری از کودکان در تبعید را نشان می‌دهد که توسط پدرانشان چشم‌انداز ایده‌آل و تخیلی از وطن را ساخته‌اند و عبارت مجد طلایی ما بیانگر افسوس بر جلال و شکوهی است که ازدست رفته است و یاد تاکستان‌های انجیر و انگور و تأکید بر زیبایی و حاصلخیزی وطن است که کودکان تبعیدی از دیدن آن محروم بوده‌اند و این ناآشنایی مستقیم، حس فقدان و حسرت را عمیق‌تر می‌کند.

تموز به عنوان نماد از دست دادن و بقایای تلخ است که در گذشته آکنده از خیر و برکت بوده است ولی اکنون در وضعیت تبعید و ویرانی این حس و حال از میان رفته است و آنجا که شاعر از رفتن تموز سخن می‌گوید، اشاره به فرارسیدن یک نقطه پایانی و رفتن گرما و زندگی از سرزمین مادری تأکید دارد. با این حال تموز به گونه‌ای متمایز در وطن باقی می‌ماند که تحول نمادین تموز از منبع حیات به نمادی از خطر و زهر را نشان می‌دهد آثار به جا مانده از وطن نیز برای تبعیدشدگان دیگر منبع آسایش نیست بلکه یادآور درد ورنج است و به پیامدهای عمیق و پایدار فقدان وطن اشاره دارد و نشان می‌دهد که این احساسات نه تنها گذرا نیستند بلکه همیشه در وجود تبعیدشدگان باقی می‌ماند و شوق بازگشت به وطن با خشم از عاملان این تبعید درهم تنیده است.

«لا تقتلوني أيها الرعاه/لا تعزفوا/ خافوا على الله/ أستحلف الفحيح أن ينام/ في ألحانكم../ حتى أمر في سلام/ زنجارا! يا قاتلي زنجار/ لا تنتظري/ إني سمعتُ الناي/ لا تنتظري/ إني هجرتُ الدار!» (همان: ۱۱۹).

[ترجمه: ای شبانان، مرا مکشید؛ منوازید؛ از خدا بترسید. صدای خش خش (مار) را سوگند می‌دهم که در آهنگ‌هایتان به خواب رود، تا من به سلامت بگذرم. زنگار! ای قاتل من! ای زنگار منتظر مباش؛ من صدای نی را شنیدم؛ منتظر مباش؛ چرا که من خانه را ترک کردم!].

مؤلفه جدایی از وطن در این متن شعری از منظر ادبیات دیاسپورا نه صرفاً ترک کردن فیزیکی بلکه یک شکاف عمیق هویتی را به تصویر می‌کشد که در عبارت کلیدی «إني هجرتُ الدار!» شاعر صریحاً ترک وطن را بازگو می‌کند و این کلام، تنها حامل خبر نیست بلکه اقراری دردناک و برآمده از یک الزام و یا انتخابی سرنوشت‌ساز است. فعل ماضی «هجرتُ» نشان‌دهنده یک کنش محقق شده و قاطع است و واژه «دار» به طور ضمنی وطن و سرزمین مادری را بیان می‌کند و ترک دار، جدا شدن از یک مکان نیست بلکه ترک هویت فردی و جمعی است. در عبارت آغازین «لا تقتلوني أيها الرعاه»، شاعر احساس تهدید و ناامنی در محیط جدید را نشان می‌دهد. این درخواست از شبان که می‌تواند نمادی از جامعه نوینای نیروهای بیگانه در سرزمین غربت باشد و چون معمولاً در جامعه چوپانان افرادی سربزیر و پاکدست هستند و ارتکاب قتل از طرف آنها بسیار بعید به نظر می‌رسد، ترس شدید شاعر از محیط جامعه ی جدید، باعث شده حتی از این افراد هم واهمه کند. بنابراین ترس و نابودی و پذیرفته نشدن در فضای جدید، از مشخصه‌های اصلی تجربه دیاسپورا است و این درحالی است که فرد تبعیدی و مهاجر در صدد زیستن و گذر از دوران غربت با کمترین آسیب است تا بتواند در این مکان ناآشنا به حیات خود ادامه دهد.

### ۱۰-۳. بیگانگی و از خود بیگانگی

«واقفٌ تحت الشبایک/ علی الشارع واقفٌ/ درجات السلم المهجور لا تعرف خطوای/ لا ولا الشبایک عارفٌ/ و علی أنقاض إنسانیتی/ أسألینی: کم من العمر مضی حتى تلاقی/ کلُّ هذا اللون و الموت، تلاقی بدقیقه؟ و أنا أجتازُ سرداباً من النسیان/ و الفلفل، و الصوت النحاسی/ من یدی یهرب دوری..! و فی عینی ینوب الصمت عن قول الحقیقه!» (همان: ۱۶۴-۱۶۳).

[ترجمه: ایستاده ام زیر پنجره‌ها، در خیابان ایستاده‌ام. نردبان های متروک راهرو، قدم‌های مرا نمی‌شناسند، نه آن‌ها و نه پنجره می‌دانند. و بر ویرانه‌های انسانیتیم. از من بپرس: چقدر از عمر گذشت تا این همه رنگ و مرگ، در یک لحظه به هم رسیدند؟ در حالی که من از سردابی از فراموشی می‌گذرم، و، فلفل، و صدای مسی. از دستم گنجشکی می‌گریزد... و در چشمم، سکوت جای حقیقت را می‌گیرد.]

در این قطعه شعری، تکرار اسم فاعل واقف در کنار توصیف مکان یعنی همان پنجره و خیابان بر حس انفعال و سکون راوی در فضای پیرامونش تاکید می‌کند، او صرفاً حضور دارد اما گویا ارتباطی با این مکان نیافته است. این وصف طوری است که ایستادن در خیابان، فضایی عمومی و گذرا را تداعی می‌کند و مکانی است که فرد در آن حس موقت و عدم تعلق دارد. این عبارت کلیدی «درجات السلم المهجور لا تعرف خطوای لا ولا الشبک عارف» هسته اصلی بیگانگی را به نمایش می‌گذارد. آن گونه‌ای که این تصویر بیان می‌کند حتی عناصر بی‌جان و معمولاً آشنای یک خانه با گام‌های راوی غریبه‌اند و او را نمی‌شناسند و ایننا‌آشنایی در سطح اشیاء روزمره، عمق حس عدم تعلق و جدایی از محیط پیرامون را نشان می‌دهد و گویی او در فضایی ناسازگار با خود حضور دارد و در ادامه صحنه‌های مبهوت کننده‌ای از اوضاع درونی خود ارائه می‌دهد که بیانگر از هم‌گسیختگی هویت است، که در ادبیات دیاسپورا این فروپاشی می‌تواند ناشی‌از، از کف دادن سرزمین مادری و حس هویت منسجم باشد. شاعر با تلفیق زندگی و مرگ، به زیبایی و تباهی در سیر زمان تاکید می‌کند بدین گونه که رنگ نمادی از زندگی است و مرگ نمادی از فقدان و نیستی است و تقارن این دو در یک‌آن، حاکی از شتاب گذر زمان است و در نهایت جایگزینی حقیقت با خاموشی تحمیلی همگی از مولفه‌های کلیدی تجربه بیگانگی است.

#### نتیجه

۱- شاعر تبعیدی با بیانیه‌ای قاطع مبنی بر ما باز می‌گردیم، بحران عمیق هویتی و عدم تعلق خود در تبعید را با امید بازگشت به وطن پیوند می‌دهد. آرمانش این است همچون یک شیء بی‌جان، بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی روزمره وطن شود. شاعر تن به معامله وطنش نمی‌دهد. درویش در تلاش است در جامعه‌ای تحت فشار، جایی که حتی نیازهای اساسی مردم نیز به غارت رفته است، فریاد خود را به گوش دیگران برساند.

۲- شاعر تبعیدی حتی دیدار دوباره با وطن را نیز نوعی تبعید می‌داند، زیرا تصویری که سالیان دراز در ذهن پرورده با واقعیت کنونی آن فاصله‌ای عمیق و غیرقابل جبران یافته است. احساسات او در مواجهه با وطن، آمیزه‌ای پارادوکسیکال از شوق دیدار با وطن و حس بیگانگی رقم می‌زند. شاعر تبعیدی تغییر هویت یا نقل مکان را برای مشارکت در مبارزه نمی‌پذیرد؛ کنشگری واقعی از بطن هویت اصیل و موقعیت بومی نشأت می‌گیرد.

۳- شاعر با احساس تعلق دوگانه روبه‌رو است؛ احساسات وی در رهایی از وضعیت تبعید و هراس از قطع ارتباط با گذشته در نوسان است و برسر دوراهی ماندن و رفتن مردد و بلا تکلیف است.

ارتباطش با وطن مبهم و درهم‌تنیده است. وی نه دل‌بسته به گذشته‌ای ایدئال و نه در امید آینده‌ای برتر است بلکه ساختن جایگاهی محکم در زمان حال در آن شرایط هدف شاعر است.

۴- شاعر تبعیدی زمان را در گذر تبعید عامل تشدید نوستالژی می‌داند. شاعر گذر زمان در تبعید را با تلفیق پدیده‌های متقارن توصیف می‌کند آنگونه که زمان از ایستایی به رستاخیز دگر‌دیدی می‌یابد.

## منابع

### الف. منابع عربی

- توفیق، حیدر. (۱۹۹۹م)، محمود درویش شاعر الأرض المحتلة؛ بیروت: دارالعودة.
- جحا، میشل. (۱۹۹۹م)، أعلام الشعر العربي الحديث؛ بیروت: دارالعودة.
- درویش، محمود. (۱۹۹۴م)، دیوان؛ الطبعة الثانية، بیروت: دارالعودة.
- النقاش، رجاء. (۱۹۷۲م)، محمود درویش شاعر الأرض المحتلة؛ بیروت: دارالهلل.

### ب. منابع فارسی

- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳)، صور خیال در شعر فارسی؛ تهران: انتشارات آگاه.
- شیخ الاسلامی، م. امراللهی، م. (۱۴۰۰)، دیاسپورای پارسی‌های هند و سیاست خارجی؛ ج. ۱، ایران، تهران: ابرار معاصر.
- کوثراری، ر. خان، ا. (۱۳۹۹)، هند قدرتی جهانی در قرن بیست و یکم؛ ترجمه محمد رضا دهشیری و آمنه سماک نژاد، تهران: علم.

### ج. منابع لاتین

- Adamson, Fiona. (2006), "Crossing borders: international migration and national security", *International Security*, 31 (1).
- Anderson, B. (1983), *Imagined Communities*, London: Verso.
- Cohen, R. (2008), *Global Diasporas*, Second Edition, London and New York: Routledge Taylor & Francis Group.
- Cohen, Robin (2008), *Global Diasporas-An Introduction (2nd Edition)*, London: Routledge.
- Cohen, Robin. (1997), *Diasporas, the nation-state, and globalization*, in Wang Gungwu (ed.), *Global History and Migrations*. Boulder, C.I.O: Westview Press.
- Constant, A.F.& Zimmermann, K.F. (2016), *Diaspora Economies: New perspectives*. UNU-MERIT, 1-27, website: <http://www.merit.unu.edu>.
- Hugo, Graeme (2006), Developed Country Diasporas: The Example of Australian Expatriates, *Arctic spaces and society's journal*, vol. 1 pp. 181-202(in Persian).
- Ilyas, Mohammed (2018) "Expatriate Experience and the Fictional World of Diaspora" *Journal of Social Studies Education Research Sosyal Bilgiler Eğitimi Araştırmaları Dergisi*, No 9 (1), pp, 106-123(in Persian).

- Kanu Kova, Z. v. Tua Eva, B. v. (2019). The Persian community in Vilady Kavkaz: preserving ethnic identity in an alien cultural environment. *RUDN Journal of Russian History*, 18 (3), 560-588. <https://doi.org/10.22363/2312-8674-2019-18-3-560-588>
- Pon Zansi, S. (2020), **Digital diasporas: Postcoloniality, media and affect**, *Interventions*, 8)2(, 1-17. <https://doi.org/10.1080/1369801X.2020.1718537>.
- Rios, M., & Adiv, N. (2010), **Geographies of Diaspora: A Review**. [S.L], Davis, CA: UC Davis Center for Regional Change.
- Safran, William, (1991) 'Diasporas in modern societies: myths of homeland and return', *Diaspora*, Vol, 1 No 1, pp: 83-99. (in Persian).
- Segal, A. Y. (2020), **Articulating Persian identities between Iran and Israel: On nationality, diasporas**, and lived ethnicities in online media. Wiley Online library. com/journal/nana, 1-16, DOI: 10.1111/nana.12639.
- Sheffer, Gabriel. (1995), "**The emergence of new ethno-national diasporas**", *Migration*. Vol.28.
- Vertovec, Steven (2004), "**Religion and Diaspora**" in Peter Antes, Armin W. Geertz & Randi Warne. Eds. *New Approaches to the Study of Religion*. Berlin: Verlag de Gruyter.



### أدب الشتات وانعكاسه في شعر محمود درويش

عبدالله حسيني<sup>١</sup>، سودابه مظفري<sup>٢</sup>، أفسانه كوثر جعفرآباد

<sup>١</sup> أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.

<sup>٢</sup> أستاذة مشاركة، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.

<sup>٣</sup> طالبة الدكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.

#### معلومات المقالة الملخص

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٧/٠٣/٢٠

تاريخ القبول:

١٤٤٧/٠٧/١٥

الشتات هو مجتمع عابر للحدود الوطنية، هاجر أفرادها قسراً عن وطنهم الأم وأقاموا في أرض أخرى. ويعتبر أدب الشتات مرآة تعكس صورة غامضة للتهميش. فالشخصيات المهاجرة في هذه الأعمال لا تشعر بالانتماء إلى أي من الأرضين، لا الوطن الأم ولا البلد المضيف، وتستغل تجربة الاغتراب في البلد المضيف لصياغة أعمال تدور حول تجاربهم وتجارب المهاجرين الآخرين. محمود درويش، الشاعر الفلسطيني، هو أحد النقاد للشتات، الذي يبرز في أشعاره الأمل في العودة والحفاظ على الهوية رغم مغادرة الوطن. وقد قمنا في هذه المقالة بتحليل أدب الشتات في أشعار محمود درويش ضمن إطار المنهج التحليلي-الوصفي. وتشير نتائج البحث إلى أن فترة الغربة في المجتمع الأجنبي لا نهاية لها، ويسعى الشاعر إلى الحفاظ على هويته الفردية والجماعية، والحنين بالنسبة له حتى دائماً. إنه لا يوافق أبداً على المساومة على وطنه. مشاعر الشاعر تحمل مزيجاً من التناقض، لدرجة أنه يعتبر لقاء الوطن مرة أخرى بمثابة منفي. ويرفض الشاعر تغيير الهوية للمشاركة في النضال، لأن الفعل ينبع من جوهر الهوية والمنشأ الأصلي. ويتأرجح شعور ازدواجية الهوية في الانتماء، في حالة الوجود واللاوجود معاً، ويعتبر مغادرة الوطن شراً عميقاً في هويته. وفي ضيق مأساة التشريد، تتواصل الجهود للحفاظ على صوت يرمز إلى المقاومة ضد تدمير الهوية والإنسانية.

الكلمات المفتاحية: محمود درويش، الوطن، المنفي، الهجرة، الشتات.

الاقتباس: حسيني، ع. مظفري، س. كوثر جعفرآباد، ا. (١٤٤٧). أدب الشتات وانعكاسه في شعر محمود درويش، مقالة محكمة،

السنة ٢، العدد ٢، صص ١٠٩-١٣٤.

DOI: 10.22034/jisall.2026.554152.1099

الناشر: جامعة زابل. حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.



## **Diaspora Literature and Its Reflection in Mahmoud Darwish's Poetry**

Abdollah Hosseini, (corresponding author): Associate Professor in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran. Email: [dr.abd.hoseini@khu.ac.ir](mailto:dr.abd.hoseini@khu.ac.ir)

Soudabeh Mozaffari, Associate Professor in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.  
Afsaneh Kosari Jafarabad, PhD student of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

### **Introduction**

Diaspora, or a transnational community, refers to a group of individuals who have left their homeland for various reasons such as political issues, war, or exile and have settled in other countries. Although they are considered part of the host society, they continuously hold onto the civilizational, cultural, and value-based characteristics of their native land. These elements, whether in their minds or behaviors, are intertwined with the diasporic individual, preventing their complete assimilation into a new environment. This is because the hope of returning home is always alive within them, making the primary goal of the diaspora the preservation and development of this cultural and identity heritage.

Despite their emphasis on roots and identity, individuals living in exile often experience feelings of homesickness, loneliness, detachment from their homeland, rootlessness, identity conflict, and self-alienation. The concept of diaspora, displacement, and the struggle to overcome its hardships are recurring themes in the poetry of contemporary Palestinian poets like Mahmoud Darwish.

In this context, the use of the word "diaspora" instead of "migration" is significant because diaspora is a more comprehensive concept, of which migration is only a part. While diaspora means "scattering," migration represents only one dimension of this dispersion. However, not every population scattering necessarily leads to migration. Sometimes, the dispersion of individuals occurs within their own homeland, a situation that can arise in response to prevailing social or political conditions that make the continuation of a normal life difficult for people with different ideologies.

### **Methodology**

This article was conducted using a descriptive-analytical approach, drawing on the theoretical foundations and literature of the diaspora. Its theoretical framework was established through library-based data collection.

## Results and Discussion

In the analysis of the discussed poems, one of the central components is the poet's understanding of exile and alienation, which is never seen as having an end, but rather as an unending period. In this profound experience of displacement, the poet is not only physically distant from his land, but also feels that his vital power and connection to his roots and cultural heritage have been lost. Nevertheless, the exiled poet does not surrender in the face of this loss. By proclaiming his identity in his poetry, he insists on highlighting his core identity against the foreign society and strives stubbornly to preserve his individual and collective identity in these difficult circumstances. This representation of identity becomes a primary and dynamic theme in exile literature, where words are transformed into a tool for cultural resistance.

At the peak of his feeling of rootlessness and non-belonging, the poet powerfully connects this deep pain to the hope of returning home with the declaration, "We will return." This phrase is not merely a political slogan, but a testament to his profound sense of belonging; a fiery desire to be a part of the simple, daily life of his homeland, even as an inanimate object. This longing stems from the vivid memories of his childhood in exile and leads to the poet's insistence on the fundamental principle that he is not willing to compromise his homeland for anything else. This demonstrates that in an oppressed society, even basic needs have been plundered, and the homeland is his only sanctuary. However, in a dramatic paradox, the poet considers even seeing the homeland again a form of exile because the idealized image he has nurtured in his mind is far removed from its bitter and changed current reality. Therefore, his emotions upon confronting the homeland are a contradictory mix of yearning for return and renewed alienation. He is unwilling to change his identity or geography for the sake of the struggle, as he believes that true action and influence stem only from one's authentic identity and native place. For this reason, fighting within the context of his original identity is his priority and has a genuine significance for him.

A dual sense of belonging is one of the most prominent characteristics of the exiled individual. He is in a constant state of oscillation between the desire for liberation from his current situation and the fear of severing past ties. Despite his weariness of bitter memories, he looks to the future with a mixture of hope and fear, and ultimately remains undecided in the purgatory of staying or leaving. The diasporic individual has a complex relationship with the past and the future; he neither wishes to be stuck in a longing for a distant past nor merely hopes for a better future, but rather seeks to find a place in the present and build a different future. In this journey, time for him is not only a factor that intensifies his longing and nostalgia, but also a symbol of a deep rupture in his identity. In the midst of this, forced silence replaces truth, and the experience of alienation from the homeland leads to a

painful self-alienation. Nevertheless, within the tragedy of displacement and the loss of a homeland, the poet struggles with all his might to preserve his voice, a symbol of resistance against the destruction of identity and humanity. This struggle is his final bastion against absolute silence.

## Conclusion

Upon review, it is clear that diaspora literature constitutes the core of Mahmoud Darwish's poetic thought and expression. Darwish portrays exile not merely as a geographical displacement, but as an existential and unending state in which the poet ceaselessly strives to preserve his identity against the threat of erasure and assimilation into a foreign culture. In this battle for identity, he is unwilling to compromise his homeland, viewing it as a fundamental and non-negotiable principle, even if returning to it becomes a form of internal exile due to the conflict between his idealized vision and the bitter reality.

This internal struggle places the poet in the purgatory of a dual identity, where past and present oscillate, leaving him adrift between a nostalgia for what has been lost and a fierce struggle to live in the present. In this process, the experience of alienation from his homeland leads to a painful self-alienation, where forced silence replaces truth. However, Darwish ultimately leverages this painful situation as a foundation for resistance. He strives with all his might to preserve his voice, utilizing it as the final bastion against the silence and the annihilation of identity and humanity. Thus, in Darwish's poetry, diaspora literature transcends a mere theme, becoming a symbol of steadfastness, the re-creation of identity, and cultural resistance in the face of absolute displacement.

## References

- Adamson, Fiona, (2006), “**Crossing borders: international migration and national security**”, *International Security*, 31 (1).
- al-Naqqash, Rajaa, (1972), *Mahmoud Darwish, Poet of the Occupied Land*. Beirut: Dar al-Hilal.
- Anderson, B, (1983), **Imagined Communities**, London: Verso.
- Cohen, R, (2008). ***Global Diasporas***, Second Edition, London and New York: Routledge Taylor & Francis Group.
- Cohen, Robin, (1997), **Diasporas, the nation-state, and globalization**, in Wang Gungwu (ed.), *Global History and Migrations*. Boulder, C.I.O: Westview Press.
- Cohen, Robin, (2008), **Global Diasporas-An Introduction (2nd Edition)**, London: Routledge.
- Constant, A.F.& Zimmermann, K.F. (2016), **Diaspora Economies: New perspectives**. UNU-MERIT, 1-27, website: <http://www.merit.unu.edu>.

- Darwish, Mahmoud, (1994), **Diwan**, 2nd ed. Beirut: Dar al-Awda.
- Hugo, Graeme, (2006), Developed Country Diasporas: The Example of Australian Expatriates, *Arctic spaces and society's journal*, vol. 1 pp. 181-202(in Persian).
- Ilyas, Mohammed, (2018) "Expatriate Experience and the Fictional World of Diaspora" *Journal of Social Studies Education Research Sosyal Bilgiler Eğitimi Araştırmaları Dergisi*, No 9 (1), pp, 106-123(in Persian).
- Jaha, Michel, (1999), Icons of Modern Arabic Poetry, Beirut: Dar al-Awda.
- Pon Zansi, S, (2020), *Digital diasporas: Postcoloniality, media and affect*. Interventions, 8)2(, 1-17. <https://doi.org/10.1080/1369801X.2020.1718537>.
- Rios, M., & Adiv, N, (2010), *Geographies of Diaspora: A Review. [S.L]*. Davis, CA: UC Davis Center for Regional Change.
- Safran, William, (1991) 'Diasporas in modern societies: myths of homeland and return', *Diaspora*, Vol, 1 No 1, pp: 83-99. (in Persian).
- Segal, A. Y, (2020), *Articulating Persian identities between Iran and Israel: On nationality, diasporas*, and lived ethnicities in online media. Wiley Online library. com/journal/nana, 1-16, DOI: 10.1111/nana.12639.
- Shafi'i Kadkani, Mohammad Reza. (1383/2004), Images of Imagination in Persian Poetry. Tehran: Agah Publications.
- Sheffer, Gabriel, (1995), "*The emergence of new ethno-national diasporas*", Migration. Vol.28.
- Sheikh al-Eslami, M., & Amrollahi, M. (1400/2021), The Diaspora of Indian Parsis and the Foreign Policy of the I.R. Iran. Tehran: Abrar Moaser.
- Tawfiq, Haidar, (1999), Mahmoud Darwish, Poet of the Occupied Land. Beirut: Dar al-Awda.
- Vertovec, Steven, (2004), "*Religion and Diaspora*" in Peter Antes, Armin W. Geertz & Randi Warne. Eds. *New Approaches to the Study of Religion*. Berlin: Verlag de Gruyter.